

باسمه تعالی

ثمره دیگری از بحث از معنای حرفی Error! Bookmark not defined.

وجهی دیگر برای تصحیح کلام مرحوم شیخ Error! Bookmark not defined.

نظر استاد در معنای حروف Error! Bookmark not defined.

نکات Error! Bookmark not defined.

موضوع: ثمره بحث / وضع / مقدمه علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

گذشت معنای حرفی چه خاص و چه عام باشد، مانعی از تعلق قید به معنای حرفی نیست و خصوصیت موضوع له در حروف، به نحوی نیست که مانع از تقیید بشود؛ پس ارجاع قیود به ماده به دلیل خصوصیت معنای حرفی، وجهی ندارد و اگر قید به حسب ظهور جمله به هیئت رجوع کند، باید هیئت مقید شود.

ثمره دیگری از بحث از معنای حرفی

ثمره بحث از مفاد حرفی، اختصاصی به واجب مشروط ندارد و در دیگر قیود واجبات مانند تعیینی، نفسی و عینی بودن در مقابل تخییری و غیری و کفایی بودن این بحث ثمره دارد؛ مثلاً اطلاق وجوب مستفاد از هیئت، اقتضای این را دارد که وجوب نفسی عینی تعیینی باشد و این امور همه از اطلاق هیئت استفاده می شود، به این بیان که از اطلاق امر به عتق در «اعتق رقبه»، تعیینی بودن و نداشتن جایگزین استفاده می شود؛ همانطور که اگر «اعتق رقبه او تصدق» بود، عدلی برای آن قرار داده شده بود و وجوب عتق مقید به نیاوردن عدل شده بود. اما مرحوم شیخ، اطلاق و تقیید هیئت را نمی پذیرند و همه قیود را به ماده ارجاع می دهند؛ چرا که تقیید آن را ممکن نمی دانند.

بله ممکن است کسی تعیینی بودن را از اطلاق مقامی استفاده کند اما اطلاق مقامی خلاف اصل است و لذا مرحوم آخوند اطلاق را لفظی می دانند به این بیان که مفاد هیئت وجوب است و اطلاق دارد یعنی قیدی ندارد؛ نه اینکه به اطلاق ماده واجب مانند عتق یا رقبه تمسک شود. اطلاق امر یعنی هنگامی که امر به عتق می شود؛ چه شیء دیگری واجب باشد، چه نباشد و چه کس دیگری انجام بدهد یا نه و چه امر دیگری انجام شده باشد چه نه؛ در هر صورت وجوب، وجود دارد؛ زیرا اطلاق دارد و قیدی ندارد.

بنابر این توهّم شده بود که مفاد هیئت وجوب، مفاد حرفی و غیر قابل تقييد است، پس قيود جمله نمی تواند به وجوب رجوع کند، بلکه قيود باید به ماده رجوع کند و بر همین اساس، در واجبات مشروطه، وجوب قیدی ندارد و ماده مقید می شود و لذا هر چند که برخی از قيود مانند استطاعت، واجب التحصيل نیستند؛ اما در مقدمات مفوته، همه مقدمات واجب _ مگر مقدماتی مانند استطاعت که شارع آن را لازم التحصيل ندانسته _ واجب می شوند.

لکن ثمره مذکور مورد قبول نیست و بیان شد که معنای حرفی هر چند که خاص باشد، قابل تقييد است و ممکن است حروف از ابتداء مقیدا صادر شوند و اگر هم پس از استعمال قیدی محقق شود، همانند اسماء خواهد بود و ظهور استعمالی تغییر نمی کند بلکه صرفا مراد جدی تقييد خورده و عوض خواهد شد.

وجهی دیگر برای تصحیح کلام مرحوم شیخ

هر چند که خاص بودن معنای حرفی ثمره ای ندارد اما برخی برای تصحیح کلام شیخ در رجوع قید به ماده گفته اند هر چند که موضوع له حروف عام می باشد و تقييد هیئت نیز ممکن باشد اما ظاهر تعلیقات و قيود کلام این است که به مفهوم اصلی کلام یعنی ماده رجوع کند نه اینکه به مفاد هیئت که مفهومی ربطی و تبعی است، رجوع کند؛ پس قيود کلام به ماده رجوع میکند و کلام مرحوم شیخ در واجبات مشروطه تصحیح می شود.

این بیان صحیح نیست و بسیار ضعیف است؛ زیرا مرحوم شیخ نیز اعتراف دارند که ظاهر کلام این است که قيود به هیئت رجوع کند ولی از آنجا که تعلق قید به هیئت ممکن نیست، قيود به ماده رجوع می کنند اما اگر محذور عقلی وجود نداشته باشد، قيود باید به هیئت رجوع کند.

بنابر این کلام مذکور اثباتا و ثبوتا وجهی ندارد؛ زیرا تعلق قيود به هیئت محذور ثبوتی ندارد و اثباتا نیز وجهی برای تعلق قید به ماده وجود ندارد.

نظر استاد در معنای حروف

بعد از این که روشن شد که بحث از معنای حرفی ثمره ای ندارد؛ نظر حق در معنای حرفی نیز روشن شد که حروف نیز مانند اسماء موضوع له عامی دارند و مانند اعلام شخصیه نمی باشد؛ زیرا عمده وجهی که برای خاص بودن معنای حرفی ادعا شده است این است استعمال اسم به جای حروف ممکن نیست مثلا به جای «من» در «سرت من البصره» نمی توان «الابتداء» را قرار داد پس مفاد حرفی با مفاد اسمی متفاوت است و اینکه گفته شود مانع از استعمال اسماء در معنای ربطی، خلاف شرط

واضح بودن است؛ صحیح نیست؛ زیرا ملاک در صحت استعمالات معنای کلمات است نه رخصت واضح و لذا شرط واضح دلیل بر غلط بودن استعمال نمی شود چرا که شرط واضح لازم الاتباع در استعمالات نیست.

در جواب به این استدلال گفته شد که برخی از اسماء جایگزین حروف می شوند مثلاً «من» بعضیه به معنای بعض است و «علی» به معنای فوق است و «الا» معنای استثنی می دهد و... بله در حرف علاوه بر معنای اسمی، مفاد ربط نیز وجود دارد و حروف نیاز به طرف اضافه دارند اما مفاد ربطی موجب خاص شدن معنا نمی شود؛ بلکه می توان گفت مفاد حروف همانند مفاد اسمی هستند جز اینکه دلالت بر ربط نیز دارند.

نکات

قبل از وارد شدن به بحث از علائم وضع ذکر نکاتی مفید است:

۱- مرحوم آخوند فرموده اند که وضع، نوعی اختصاص است. ایشان در این بیان معنای وضع به معنای اسم مصدری لحاظ نموده اند.

در ضمن این کلام، بحث از حقیقت وضع شده است که علامیت یا تعهد یا جعل علامت یا اتحاد و تنزیل و هوهویت است که این سه کلمه اخیر در حقیقت عبارات مختلف از معنای واحد هستند، مرحوم ایروانی تعبیر به تنزیل کرده اند و برخی به هوهویت و برخی تعبیر به اتحاد کرده اند.

از برخی نقل شده است که دلالت الفاظ بر معانی را ذاتی می دانند یعنی ذات لفظ اقتضای دلالت بر معنا را دارد و وضع واضح تاثیری در وضع نداشته است.

این بیان که قائل مشخصی ندارد؛ به قدری موهون و خلاف وجدان است که قابل انتساب به هیچ کسی نیست؛ زیرا لازمه این مبنا این است که هر کسی تمامی لغات را بلد باشد؛ زیرا وقتی دلالت لفظ بر معنا ذاتی بود یعنی برای این دلالت نیاز به هیچ امر دیگری نیست و ارتباط بین این دو امر نیاز به هیچ امر دیگری ندارد، بر خلاف دلالت دود بر آتش که هر چند که ذاتی است اما اطلاع بر آن نیاز به علم به ارتباط هست.

پس اگر کسی دلالت را ذاتی بداند شاید مرادش این بوده که برخی از الفاظ مانند اسماء اصوات دلالتی از قبیل ذاتی دارد مثلاً دلالت صدای گرگ بر گرگ ذاتی است و بشر ابتدا اینگونه ارتباط برقرار می کرده است سپس به دلالت به واسطه تصاویر و اشارات روی آورده و.... تا اینکه الفاظی برای معانی وضع کرده است.

همچنین این بحث نیز مطرح شده که آیا وضع به دست عموم مردم بوده یا انبیاء الهی آن را قرار داده اند مثلاً در برخی روایات اولین متکلم به زبان عربی را حضرت اسماعیل دانسته است و یا در ذیل آیه علم الآدم الاسماء کلها استفاده می شود که لغات به حضرت آدم تعلیم داده شده است. البته این مطلب به این معنا نیست که تمامی تفصیل لغات نیز به دست انبیاء قرار داده شده اند بلکه ممکن است مردم در طول تاریخ لغات را توسعه داده باشند یا لغات دیگری ابداع کرده باشند.